

■ **محمد رضا کائینی**

روزه‌هایی که بر ما می‌گذرد، تداعی‌گر سالروز رحلت عالم متین و خدوم، زنده‌یاد آیت‌الله سیدهاشم رسولی‌محلّاتی است. هم‌از این روی و در نکوداشت خدمات آن بزرگ، از جمله سالیان دراز فعالیت در دفتر امام خمینی، بخشی از یک گفت و شنود طولانی خویش با ایشان را که طی آن به بیان خاطراتی در باب تاریخچه سیاسی حوزه علمیه قم و حیات مبارزاتی رهبر کبیر انقلاب اسلامی پرداخته‌اند، به شما تقدیم می‌دارم. روحش شاد.

■ ■ ■

■ **فضای حاکم بر حوزه علمیه قم پس از شهر یور ۲۰**

زنده‌یاد آیت‌الله سیدهاشم رسولی‌محلّاتی هنگامی برای تحصیل به قم سفر می‌کند که متأثر از شرایط دشوار دوره حاکمیت رضاخان، این کانون علمی دچار نوعی رکود و حتی از هم گسیختگی بود؛ با این همه وی در آن دوره، هم‌مباحثه‌های سخت‌کوشی می‌یابد، کسانی که در سال‌های بعد، به نام‌هایی پرآوازه مبدل شدند: «من در سال ۱۳۰۹ در شهر محلات متولد شدم. پدرم مرحوم آیت‌الله سیدحسین رسولی محلّاتی در محلات بزرگ شده بودند. ایشان تحصیلات مقدماتی را در آنجا انجام دادند و در زمان مرحوم آیت‌الله حائری به قم آمدند. مرحوم پدرم پس از ازدواج در قم ساکن شدند. مادربزرگم مران‌زاد خود در محلات نگه داشتند. من تا سن ۱۴،۱۳ سالگی در محلات بودم و به مکتب می‌رفتم. در این سن بود که به قم، نزد پدر و مادرم رفتم. این ایام مصادف بود با اواخر سلطنت رضا شاه و جریان کشف حجاب و من در خیابان‌های قم مشاهده می‌کردم که مأموران رضاشاه، چادر را از سر زن‌ها می‌کشیدند یا مردها را مجبور می‌کردند کلاه پهلوی بگذارند. در آن زمان حوزه قم سر و سامان چندانی نداشت و حجره‌های مدرسه فقیهه که بعدها بر سر آنها بین طلبه‌ها دعوا می‌شد، اغلب خالی بودند. تعداد طلبه‌ها هم اندک بود، به طوری که من برای پیدا کردن هم‌مباحثه دچار مشکل شده بودم. بالاخره، هم مباحثه خوبی پیدا کردم و او مرحوم حاج‌آقا مصطفی خمینی بود. امام‌اصرار داشتند که ایشان طلبه شود و مرحوم حاج‌آقا مصطفی تقریباً با اصرار امام طلبگی را انتخاب کردند. البته هم‌مباحثه‌های دیگری هم داشتم که عده‌ای از آنها از دنیا رفته‌اند، مثل مرحوم آقای فاضل لنکرانی که با هم معنی را مباحثه می‌کردیم و شعرهای آن را می‌نوشتیم و بعد از آن مباحثه هم کنار رودخانه می‌رفتم و همراه با حاج‌آقا مصطفی توپ بازی می‌کردیم. هم مرحوم حاج‌آقا مصطفی و هم مرحوم آقای فاضل لنکرانی بازیکن‌های زرنگ و فعالی بودند. از طریق ارتباط با حاج آقا مصطفی، در دوران جوانی به بیت امام هم فراوان رفت و آمد داشتیم. پدرم و مرحوم امام هر دو از شاگردان مرحوم آیت‌الله حائری بودند و از دیر زمان با هم ارتباط نزدیک و صمیمی داشتند…»

■ **تک‌سبیه که امام با پزشک معروف قم به بالین پدر آمد**

نخستین خاطره نقش‌بسته از امام خمینی در ذهن آیت‌الله رسولی‌محلّاتی، به شبی بازمی‌گردد که ایشان یکی از پزشکان معروف قم را برای عیادت از پدرش آیت‌الله سیدحسین رسولی‌محلّاتی، به بالین وی می‌آورد. این ماجرا موجب می‌شود که طلبه جوان از همان آغاز، میان سیره امام و همگان‌ش، نوعی تفاوت ببیند: «از اولین خاطراتی که به شکل روش و مؤثر، همیشه در ذهن من بوده و هست، این است که پدرم در مقطعی که در لعمه می‌خواندم، بیمار شدند و اکثر اطباء می‌گفتند که دچار بیماری حصبه شده‌اند. من پسر ارشد خانواده بودم و طبیعتاً پس از بیماری پدر، همه مسئولیت‌های خانواده به عهده من قرار گرفت. من باید هم درس می‌خواندم و هم امور زندگی را اداره می‌کردم و سر درس هم حواسم عمدتاً متوجه پدرم و مشکلات خانواده بود. وضعیت جسمی مرحوم پدرم روز به روز وخیم‌تر می‌شد، اما سرانجام خداوند متعال تقضی کرد و بیماری ایشان بهبود پیدا کرد. حضرت امام متوجه غیبت پدرم در حوزه شده و به حجره محلّاتی‌ها در مدرسه فقیهیه رفته و سراسر پدر مرا گرفته بودند. طلبه‌های محلّاتی اظهار بی‌اطلاعی کرده بودند. امام ناراحت شد و به آنها گفته بودند: شما چه جور دوستی هستید که از حال همشهری خودتان خبر ندارید؟… گویا متوجه شده بودند که پدرم بیمارند. بلافاصله نزد دکتر مدرسی رفته و با ایشان قرار گذاشته بودند که بعد از تعطیلاتی طلب به عیادت مرحوم پدرم بیایند. نیمه‌های شب بود که دیدیم در می‌زنند. در را باز کردیم و دیدیم حضرت امام و دکتر مدرسی هستند. آنها وارد شدند و دکتر بالای سر مرحوم پدرم رفتند و مشغول معاینه شدند. امام هم از لحظه ورود، سر را ایستاده و منتظر نتیجه معاینه بودند. دکتر پس از معاینه گفتند: الحمدلله بیماری عرق کرده و حال‌شان رو به بهبودی است. بیماری حصبه به گونه‌ای بود که اگر بیمار بعد از ۱۵ روز عرق می‌کرد، این نشانه بهبود او تلقی می‌شد، در غیر این صورت، بیمار به تدریج از بین می‌رفت. آن شب واقعا حضرت امام با آمدن به خانه ما و آوردن دکتر مدرسی، در حق ما پدری کردند. بعدها هم به خاطر مدتی، ویژه‌ای که به خانواده ما داشتند، محبت‌های زیادی به ما کردند.»

■ **اعدام شهید نواب صفوی و فاصله گرفتن امام خمینی از آیت‌الله بروجردی**
راوی بخش‌های دیگری از این گفت‌ووشنود، تلاش امام پس از دوره خلع رضاخان از سلطنت را، مطّولف به بازسازی نظام علمی و توسعه حوزه علمیه قم می‌بیند و بر این باور است که همت رهبر کبیر انقلاب برای هجرت آیت‌الله‌العظمی بروجردی به قم نیز در همین راستا بوده است. با این همه او بر این باور است که رویدادهایی از قبیل شهادت مظلومانه شهید نواب صفوی و پاران‌ش، فاصله گرفتن امام از آیت‌الله بروجردی مؤثر بوده است: «در آن سال‌ها بیشتر همت و مساعی امام متوجه تقویت حوزه علمیه بود که بعد از فشارهای رضاشاه و فقدان رهبری قوی و مرجعیت متمرکز، توانایی چندانی برای



«**اشاراتی در باب تاریخچه سیاسی حوزه علمیه قم و حیات مبارزاتی امام خمینی**» در گفت‌وشنود با زنده‌یاد آیت‌الله سیدهاشم رسولی محلّاتی

امام به آقای شریعتمداری گفت: من که

خمینی هستم باید بترسم، نه شما می‌تبریزی!

ایجاد تحول در جامعه نداشت، به همین خاطر مرحوم امام به اتفاق عده‌ای از علما و فضلاء وقت حوزه، از جمله مرحوم پدرم، برای آوردن مرحوم آیت‌الله بروجردی به قم، تلاش زیادی کردند. شاید مرحوم امام و دیگران از جمله مرحوم پدرم، چندان نیازی به درس‌های آیت‌الله بروجردی نداشتند و خودشان سابقه تدریس چند ساله در حوزه داشتند، اما برای اینکه مرجعیت مرحوم آیت‌الله بروجردی را که عامل تقویت حوزه بود، استحکام ببخشند، پای درس ایشان می‌نشستند. دعوت از آیت‌الله بروجردی و حمایت و تقویت مرجعیت ایشان توسط امام و پدرم و عده‌ای از علما و فضلاء، به صمیمیت و دوستی آنها با مرحوم آیت‌الله بروجردی انجامید تا جایی که پدرم بعد از ورود ایشان به قم، یکی از علاقه‌مندان جدی مرحوم آیت‌الله بروجردی بودند و حتی ایشان به منزل ما رفت و آمد هم داشتند. از این دوره خاطره جالبی هم دارم. در آن مقطع من تازه طلبه شده بودم و یک بار مرحوم آیت‌الله بروجردی در منزل ما مهمان بودند. ایشان عادت داشتند با دست غذا بخورند. بعد از غذا من آب آوردم که ایشان دست‌هایشان را بشویند و بدون اینکه سردی و گرمی آب را امتحان کنم، آن را روی دست‌های ایشان ریختم. آب داغ بود و ایشان به سرعت دستشان را عقب کشیدند. مرحوم امیرزا ابوالحسن روحانی و حاج‌احمد خادمی که در ملازمین معروف و همراه دائم آقای بروجردی بودند، سر من داد زدند که آب داغ است و دست آقا را سوزاندی!… سال‌ها بعد به خاطر بعضی از مسائل سیاسی، ارتباط حضرت امام و آیت‌الله بروجردی به صمیمت و عمق سابق نبود. شاید یکی از دلایل اعدام فدائیان اسلام و واکنشی بود که مرحوم امام از ایشان توقع داشتند. من شخصاً از ابتدای طلبگی با مرحوم شهید نواب صفوی آشنا بودم و بعدها حتی با ایشان دوست هم شدم. یادم هست که در اوایل دوران طلبگی من، ایشان یک شب به مدرسه فقیهیه آمده بودند و طبق عادت همیشگی، بدون اینکه بالای منبر بروند، استفاده می‌کردند: «پس از رحلت مرحوم آیت‌الله بروجردی، شاگردان و نزدیکان حضرت امام، از